###### 28

###### azad28

###### azad

###### دانشگاه آزاد اسلامي

###### واحد تهران مرکز

**موضوع:**

آئين اوستا

**استاد راهنما:**

**دانشجو:**

# انسان آفريده‌‌اي ناشناخته؟

# به گواهي تاريخ و دانشمندان تمامي عصرها، انسان همواره موجودي ناشناخته بوده است. فلاسفه و انديشمندان و پيامبران در طي هزاره‌ها آمده‌اند، طرحها، نظريات و برنامه‌هايي را هم ارائه نموده‌اند. اما هرگز كسي نتوانسته است اين عنصر مرموز و مشكوك را بشكافد و دريابد كه انسان چيست، كيست و در اين جهان چه ميكند؟

# درجهان كنوني ، پيشرفت سريع تمدن و تكنولوژي مدرن كه تماماٌ آفريده انسان است، وي را به مرحله‌اي فراتر از آفريده‌هايش كشانده است. يعني گنجايش و حجم آفريدگي انسان كنوني در رابطه با ماهواره‌ و انفورماتيك و اينترنت و ديگر تكنولوژيهاي مدرن بحدي گسترده است كه تا ساليان سال برنامه‌هايي را آماده دارد و هرروز هم بر آن افزوده ميشود و امكان كاربرد تمامي آنها براي همه ميسر و شناخته نيست. اين انسان كه امروز بر روي زمين چون خداوندي زندگي ميكند و هر غيرممكن را ممكن و يا هر آرزويي را به واقعيت تبديل مي‌كند، باز در مرزهايي از ناتواني گير ميكند و از راه مي ايستد.

# همين انسان پيشرفته و دانشمند، امروز دچار تنگدستي، فقر و سقوط مادي است كه روز به روز بر آن افزوده ميشود.

# مشكلات بيكاري، بيخانماني، شكست كمپانيها و شركتهاي بزرگ و كوچك و از بين رفتن قداست انديشمندان و رهبران سياسي جهان امروز، دردهايي هستند كه همه با هم دست به دست ميدهند تا اين انسان خداوند زمين را به مرحله سقوط بكشانند. بي شك همزمان با اين سقوط بخشهاي فراواني از بشريت كه در رفاه، آرامش، آسودگي و بي دردسري زمانه را سپري ميكنند، كوشندگان و آفرينندگاني هستند كه هربامداد كه از خواب برميخيزند برنامه و طرحي براي آفرينشي نوين دارند و در همين آفريدن و يا ماندن و درجا زدن است كه انسان امروزي چون انسان ديروزي به دو دسته و گروه تقسيم ميشود. البته بسياري داشتن و نداشتن شانس را در بهبود اوضاع آدميان دخيل ميدانند، اين شانس را هم كسي نتوانسته است تاكنون كالبدشكافي كند تا دريابد براستي شانس يعني چه؟ و گوهر اين كلام و سخن چيست؟

# آنانكه باور مذهبي دارند، خدارا جايگزين شانس نموده اند و هرخوب و بدي را از او ميدانند و آنانكه انديشمند هستند همه رفتها و آمدها و فراز و نشيبهاي بشر را از انديشه و خرد او ميدانند.

# درنگاهي واقع گرايانه به اين سه نوع طرز تفكر و انديشه، براستي ميتوان اين را گواهي داد كه پيشرفت و ترقي و تمدن سازي بشر، همواره تكيه بر انديشه فعال و باور داشتن به آفريدن و آفرينندگي بوده است و از آن طرف هر گاه انسان در پي پيروزي شانس و يا ياري رساني غيبي بوده است، به هدف رسيدنش قدري دچار مشكل گشته و انديشه از فعاليت و نوآوري دور شده است.

# از سويي كسانيكه به انديشه‌هاي محكم ديني باور دارند، دو نوعند:

# نخست كساني هستند كه از اين نوع باور براي خلاقيت و آگاهي بيشتر بهره ميگيرند و اينگونه انديشه را كوهي محكم و استوار پشت سرخود مييابند تا راه ترقي، پيشرفت و آفرينندگي را طي كنند و اين گروه به فرهيختگي و خردمندي ميرسند و عادتا هستي را با بينشي خردگرا مينگرند.

# گروهي ديگر با داشتن تفكرات ديني خود را بخواب برده و هر آمد ورفتي را از سوي عنصري ديگر دانسته و يا به طرف بنيادگرايي و تعصب ورزي ميروند و يا به سمت انفعال و راكد بودن يعني مرده در تلاش! و ايستا در عقيده. و عادتا «تفكرديني» براي اين افراد به منزلـه مواد مخدر ميباشد كه آنها را از خود بيخود مينمايد…

# درخشش ايران در هزاره‌ها و تاريخ هفت هزار ساله ايران

# سالنامه‌هاي جهان

# بزرگترين و قويترين ادياني كه امروز مردم جهان را بخود مشغول نموده است، «اديان ابراهيمي» و بگفته‌اي پيامبران از نسل « آدم» ميباشند. « اسلام»، « مسيحيت و يهوديت» ادياني هستند كه از يك جايگاه، يك منشاء و يك مركز برخاسته اند و هركدام از اينها، تاريخي براي خود دارند.

# «تاريخ اسلام» كه به تقليد از «تاريخگذاري پارسيان» در زمان خلافت «عمر» بثبت رسيده است اكنون سال 1424 ميباشد اين تاريخ از هنگامه هجرت(گريز) « پيامبر اسلام»، از « مكه» بسوي «مدينه» در نظر گرفته شده است كه بر اساس ماه تنظيم گرديده و بعنوان هجري قمري مشهور است.

# « سالنامه هجري قمري» بعلت متغير بودن ماهها فقط يك تاريخ سمبليك براي مسلمانان است و هيچ كشور اسلامي، تاريخ اداري- سياسي خود را براساس آن تنظيم نكرده و نميكند، بجز « ايران» كه سالنامه خويش را با « هجرت پيامبر اسلام» تطبيق داده است و بجاي ماه، بر اساس خورشيد آنرا تنظيم نموده است و با « نوروز» و«بهار» آغاز ميشود.

# - بخش وسيع و گسترده ديگري از ساكنان كره زمين « تاريخ ميلادي» را استفاده مي‌كنند كه از هنگاميكه « ميلاد عيسي مسيح» تا به امروز سال 2003 مي شود.

# « سالنامه يهوديان» از هنگاميكه زندگي و يا « ميلاد آدم» تعيين شده است. اين سالنامه از سپتامبر امسال وارد 5763 ميشود.

# « تاريخ فراماسونري» نيز كه نشات يافته از «سالنامه يهوديان» است با سه هزار سالاختلاف « پيش از تولد مسيح» سال 6003 مي‌باشد.

# « آدم» و فرزندانش

# از سويي بايد در نظر داشت كه اديان يادشده (يهوديت، مسيحيت، اسلام) پيدايش حيات را از آغاز زندگي « آدم» ميدانند. آنهم نه اينكه « زندگي متمدن»، بلكه زندگي كلي بشر كه در حالت توحش ميزيسته است.

# اما چرا زندگي وحشي! بدليل اينكه نشانه‌هايي كه در «قرآن»، «انجيل» و «تورات» در باره زندگي «آدم و حوا» بچشم ميخورد، بيانگر توحش اين «بشر اوليه» است، اين «بشر» كه «آدم» نام دارد.

# عريان زندگي ميكند.

# ازگياهان و ميوه هايي درختي استفاده ميكنند.

# هنوز آتش را نميشناسند.

# همخوابگي زن و مرد و توليد مثل را نميشناسند.

# پس از شناخت همخوابگي زن و مرد و داراي فرزندشدن، فرزندانشان با هم همخوابه ميشوندو …

# نشانه توحش «آدم» حتي قرنها پس از او نيز در «صحراي سينا» و دشت بين النهرين ادامه دارد.

# فرزندان «آدم» براي هرنسلي، «رئيس قبيله اي» داشته اند كه او را «پيامبر» برگزيده از سوي خدا مي خوانده اند، اين رهبران قبيله هر اشتباه و خلافي كه مرتكب ميشده اند را بحساس خدا مي‌گذاشته اند.

# بدون هيچگونه استثنايي هريك از اين روساي قبيله خلافكاريهاي بزرگي مرتكب شده اند كه اين خلافها در «قرآن»، «انجيل» و «تورات» آمده است.

# - چنانچه در كتب ديني آمده است بزرگترين خلافكاري «آدم» عدم اطاعت او از خدا بوده است و استفاده از ميوه درخت ممنوعه؟ يا بر اساس برخي از نظريات ديگر همخوابگي با «حوا»؟

# پس از همخوابگي «آدم و حوا» اين دو داراي فرزنداني ميشوند كه پسرانشان در رقابت گزينش همخوابه از ميان خواهرانشان و بجان هم افتاده و «قابيل» براي تصاحب خواهر زيباتر برادرش «هابيل» را ميكشد..

# *«نوح»*

# رئيس قبيله ديگري است كه بخاطر مسئله جنسي با فرزندش مجبور به ترك او شده بود. (تورات – تكوين- - اصحاح 16 و قرآن سوره هاي 25 و 26)

# «لوط»

# با دو دختر خود همخوابه شده بود و ملت او همجنسگرا بودند كه حتي مايل به دست اندازي به دو ميهمان زيبا و جوان او بودند (تورات- تكوين- اصحاح 19 و قرآن)

# مترجمان و مفسران كتب ديني مدعي شده اند كه دو جوان زيبايي كه مهمان « لوط» بوده اند، فرشتگاني از آسمان آمده بودند؟ ما نادرستي اين سخن را در نوشته‌ها و مقالات پيشين ثابت نموده و توضيح داده‌ايم كه خداوند براي سخن گفتن با انسان نيازي بفرستادن ملائكه در جسم انسانهاي ديگر ندارد و از سويي اگر بخواهد دو جوان زيبا براي «لوط» و يا شخص ديگري بفرستد ميتواند اينكار را محرمامه انجام بدهد تا بهانه اي بدست ملت همجنسگراي «لوط» ندهد؟

# اما در اصطلاح عاميانه ميدانيم كه مردم به هر دختر و پسر زيبايي صفت فرشته مي‌ دهند و كلا خوشرويان و زيبايان را ملائكه و فرشته مي نامند!!

# «ابراهيم»

# همسرش «سارا» را براي گاو، گوسپند، شتر و برده به «فرعون مصر» فروخت. (تورات – تكوين – اصحاح 12)

# «ابراهيم » نيز هرچه كرده بحساب فرامين الهي گذاشته و آنرا دستور خدا ناميده است.

# «ابراهيم» در پي بروز قطحي و وجود تنگدستي در ميان خانواده اش بسوي مصر حركت مي كند زيرا شنيده است كه فرمانرواي مصر زنان زيبا را از پدران و برادران در برابر پرداختهاي خوبي خريداري ميكند… «ابراهيم» اين معامله را بحساب فرمان خدا مي گذارد.

# «ابراهيم» با «هاجر» كه هديه «فرمانرواي مصر» به «سارا» بوده است همخوابه گشته و «اسماعيل» ( نياي بزرگ قريش و پيامبر اسلام) را آورده است (گفته است فرمان خدا!)

# «سارا» كه بچه دار نميشده است د رپي سفارشش چند جوان زيبا بخانه «ابراهيم» ميآيند و باردار شدن «سارا» را به او خبر ميدهند… «ابراهيم» مدعي ميشود كه اين جوانان زيبا نه ملائكه، بلكه خود خدا بوده اند كه در چهره جوان به خانه و حريم او وارده شده و مژده بارداري همسرش را داده‌اند؟!

# پس از اين كه «سارا» هم داراي فرزند ميشود رقابتي سخت بين «سارا» و «هاجر» و فرزندان اين دو پديد مي‌آيد. «ابراهيم» براي پايان بخشيدن به درگيري همسرانش تصميم به نابودي يكي از فرزندان خود ميگيرد با عنوان قرباني به امر خدا!؟

# «ابراهيم» پس از اينكه خود را براي سربريدن فرزند رشيدش ناتوان مي‌يابد از كشتن او اجتناب ورزيده و مدعي مي‌شود كه خداوند خواسته است او را امتحان كند!؟

# در گيري زنان «ابراهيم» پايان نمي‌پذيرد و بدين رو «ابراهيم» بر آن ميشود تا «هاجر» و فرزند او «اسماعيل» را در صحراي خشك و سوزان عربي رها سازد (گفته است فرمان خدا!)

# «داود»

# به همسر يكي از فرماندهان سپاهش تجاوز نمود پس از آنكه آن زن از داود حامله شد، شوهر او را به جنگ فرستاد و دستور داد تا او را از پشت بكشند و پس از مرگ شوهر، داود زن را به حريم خود آورد. (تورات – ساموئل اول – اصحاح 11)

# «سليمان»

# با اينكه زن و فرزند بسيار داشت به عشق «بلقيس» ملكه صبا، به ان كشور لشگركشي نمود و «بلقيس» را ربود. (تورات- پادشاهان اول اصحاح 11)

# اما در برابر همه اين مسائل و مشكلات و در تمامي اين هنگامه‌ها تمدن و مردم ايران بمراتب انساني تر و آگاهتر ميزيسته اند و همجنسگرايي و ازدواج ميان «خواهر و برادر» و «پدر و مادر» هرگز در ايران وجود نداشته است و از سويي چنانچه در كتاب «دينداري و خردگرايي» نوشتيم حتي خداي آرياييان خدايي است داناو توانا در برابر خداوند فرزندان ادم كه خدايشان، خدايي نادان و جاهل است!!

# زيرا خداي آدميان تمدن را نمي شناسد و و جود انسانها در آنسوي آبها را نمي داند و هر چه هست در آدم و از آدم مي داند و كلا قصه‌هايي كه از آدم تا خاتم روايت مي شود افسانه‌هايي است كه سخن از جهل و ناداني خداي آنها مي گويد.

# مثلا خداي آنها نمي داند كه چهار قدم بالاتر از دشتي كه آدم و حوا در آن سرگردانند تمدنهاي بزرگ مصر و سياهان آفريقا و ايران وجود دارد كه فرزندانش ميتوانند با آنها پيوند زناشويي ببندند بجاي اينكه با خواهران خود همخوابه شوند، و براي گزينش خواهر زيباتر خون و خونريزي راه بيندازند!!

# فلسفه قرباني

# و اساسا در قصه درخت ممنوعه و توطئه ابليس و غيره نيز خداي آدميان خداي ناداني است كه توانا و دانا به آينده نيست تا بداند آدم گول ميخورد و ابليس توطئه مي‌كند!!

# حتي در توجيهات فلسفي نيز كه پس از قرنها فلاسفه ديني مايل به سرهم كردن قضيه بوده اند مسئله قياس ابليس را حمل بر ناداني او از جوهر و اصل و ذات آدم نموده اند غافل از آنكه ابليس خود فرشته و ملائكه ايست بدون اختيار كه تماما در فرمان خداوند است و اين آدم است كه قدرت اختيار و عصيان دارد نه هيچ فرشته و ملائكه ديگري!!

# و عليرغم اينكه خداي آدميان نادان به آينده و آنچه خواهد گذشت است ، بلكه نوكر و خدمتكاران و آفريده هاي او (ابليس و آدم) تبديل به رقبا و حريفان و همرزمان او ميشوند!!

# در برخي توجيهات فلسفي ديني مسئله ابليس و آدم و كشتي نوح و قرباني كردن ابراهيم و غيره را، آزمودن اين شخصيتها توسط خدا خوانده و دانسته اند و فلاسفه مدعي شده اند كه مثلا خدا خواسته آدم را امتحان كند ببيند بحرفش گوش مي كند يانه، و يا ابراهيم را مي خواسته امتحان بكند كه آيا فرزندانش را در راه خدا (چه راهي و چه خدايي؟) قرباني خواهد كرد يا نه د؟؟!!

# اين سخن و توجيه هم حمل بر جهل و ناداني اين خدا ميشود!! زيرا خداوند كه خود آفريننده آدم و ابليس و ابراهيم است و از سويي دانا و تواناي كل نيز مي باشد پس ديگر چه نيازي دارد كه با جان و زندگي مردم چون عروسكاني بازي كند و از آنها امتحان بگيرد!!؟

# يك معلم آنگاه از شاگردانش امتحان ميگيرد كه به توانايي و دانش او آگاه و دانا نباشد!! اگر بداند كه شاگرد قبول و يا رفوزه خواهد شد ديگر جاي امتحان ندارد! از طرفي خدا كه يك معلم ساده نيست! خدا آفريننده زمين و زمان و بشر و هستي است!؟ خدا قادر و توانا به همه چيز و همه كس مي باشد پس نيازي ندارد كه كسي مثل گوسپندي فرزند دلبند خودرا سرببرد و يا درلباس دوجوان زيبا و ورزشكار به كسي مژده پدر شدن بدهد و يا با ديگري چنان و چنين كند!!؟

# زردشت براي همين منظور است كه اولا قرباني را ممنوع مي كند و ثانيا خدايش را كه «اهورا مزدا» يعني «داناي توانا» مي نامد. و قرباني گاو را نير از هنگامه ميترا متداول بوده است را نيز نفي ميكند زيرا در هنگامه ميترا چون زمين منطقه پامير (واقع در تاجيكستان كنوني ) نيازمند كود بوده است، ميترا براي حاصلخيزتر و پربارتر شدن زمين از مردم پامير مي خواهد كه گاوان را سربريده و خون انها را برروي زمين پخش كنند، مردم چنان مي كنند و زمين در پي اين كوددهي حاصلخيز و پربار ميشود و مردم از آن پس چون از بنيان و ريشه و فلسفه اصلي دستور ميترايي آگاه نبوده اند گمان مي كنند كه نفس سربريدن حيوان «نيكو» و «بار» ده مي باشد.

# اما فراموش نكنيم كه خداي ايران از همان هنگامه ميترا و يا كيومرث، خدايي دانا، اگاه و توانا بوده است كه مردم را به راستي درستي و نيكوكاري ميخوانده است و برخلاف اين خداي درستكار ايران ، خداي «آدميان» خدايي بوده است « حلال مشكلاتِ» رهبران قبائل! كه البته نام پيامبر هم برخود مي نهاده اند!! اين خداي حلال مشكلات هرگاه كه رئيس قبيله (پيامبر) مشكلي داشته براي كمكش فرشته اي مي فرستاده و تمامي جهل و ناداني اين روساي قبائل (پيامبران) نيز بحساب خدا گذاشته ميشده و رهبران قبيله بنام پيامبر خدا از قول و اراده او سخن مي‌گفته‌اند.

# «موسي» كه فرد تحصيلكرده و دنياديده و نجات دهنده «بني اسراييل» از سرزمين «مصر» مي باشد، پيامبر تصحيح و متمدن ساز اين قوم است زيرا كه وي با «ده فرماني» كه ميآورد بسياري از نشانه‌هاي بي تمدني ديروز مردمش را منحل ميكند.

# اما از «رب» و «پيامبرانش» چون «آدم»، «لوط»، «نوح»، «ابراهيم»، «سليمان»، «داود» و غيره بايد پرسيد كه اگر در هنگامه «آدم»، همخوابگي «خواهر و برادر» بعلت نبود بشرديگر، جبري بوده است، پس چرا در هنگامه‌هاي پس از او، همجنسگرايي و پيوند «پدر با دختر»و «خواهر و برادر» ملغي نشده است؟!

# ازسويي اگرتمامي آنها «پيامبر»بوده و با خدا در تماس مستقيم بوده اند چگونه خداوند در قرنها و هزاره‌هايي كه ميگذشت به پيامبران خود نميگفت كه همجنسگرايي و همخوابگي با «دختر» و «خواهر » نادرست است؟

# هرچند «موسي» با «ده فرمان»، ميتوانست تحولي در تفكر قوم خود پديد آورده و آنانرا بسوي «تمدن جهاني» نزديك كند، اما فرزندان ديگر «ابراهيم» كه در «صحراي عربستان و مكه» ميزيسته اند همچنان صدها سال پس از «موسي» و«عيسي»، بر سنن توحش قبل از «موسي » ميزيسته اند كه سربريدن فرزندانشان، همجنسگرايي و همخوابگيهاي بي رويه ادامه داشته است، بگونه ايكه كمتر بزرگمردي را از «قريشيان» ميتوان سراغ گرفت كه در دامان پدرومادر خود بزرگ شده باشد و اساس زندگي قبيله اي برزندگي خانواداگي برتري داشته و حتي «عبدالله» (پدر پيامبر اسلام) نجات يافته از قرباني شدن در پاي بتهاست. زيرا پدرش نذر كرده بود كه اگر ده فرزند بياورد، يكي از آنان را در برابر بتها سرخواهد بريد!

# ديگر نشانه توحش «تازيان»، زنده بگور كردن «دختران» است كه آن نيز بخوبي در «قرآن» نقل شده است.

# بشنو از افسانه نوين «آدم»

# از طرفي «هبوط» را درباره «آدم» ميتوان تبعيد معني كرد شناخت تاريخ مفهوم تر مي شودكه «آدم» يك عنصر خطاكاري بوده است كه از شهرهاي متمدن اطراف، در صحرا رها شده است. زيرا چنانچه ميتوان از تاريخ استخراج كرده، بيشك «آدم» بشري بوده است كه در «نجد ايران» زندگي ميكرده است و بخاطر خطاهاي جنسي بسياري كه مرتكب ميشود، «رب» كه همان «فرمانده » و «رهبر بزرگ» «شهر» شوش بوده است، حكم به تبعيد «آدم» در «صحراي برهوت سينا» و يا … ميدهد و چون «فرمانده شوش» (رب) نميخواسته كه «آدم» بتواند توليد مثل كند، تا فرزندان نابابي از خود پديد آورد، وي را بگونه‌اي «مقطوع النسل» نموده و بهمراه همسرش «حوا» در صحراي آنسوي «بين النهرين» رها ميكند.

# اما گويا «آدم و حوا» تنها ساكنان «صحراي سينا» نبوده اند و چنانچه «ملت اوليه استراليا» چهل هزار سال سابقه تمدن دارد. «سرخ پوستان آمريكا» پنجاه هزار سال سابقه زندگي دارند و «بوميان سياهپوست آفريقا» و «صحراي سينا»نيز كه از دهها هزار سال پيش وجود داشتنه اند در هنگامه تبعيد «آدم»، افراد و يا فردي از سياهان «آفريقا» با او آشنا شده و به طبابت و توصيه يكي از همين سياهان غول پيكر توسط دارويي كه از درختي تهيه شده بود، شفا مي يابد كه بعدها آن سياه غول پيكر «ابليس» نام گرفته است.

# «آدم » از آن پس ديگر بار ميتواند چون انسانهاي عادي توليد مثل كند. اقدام به مداواي «آدم» برخلاف دستور «فرمانده شوش» (رب) بوده كه مايل به توليد مثل اين عنصر نبوده است.

# البته پيش بيني «فرمانده شوش» «رب» درست از آب در مي آيد و چنانچه در تاريخ شاهديم فرزندان «آدم» نه تنها هرگونه كارهاي خلاف اخلاق و غير‌ه اي را مرتكب ميشوند بلكه همه آن كارها را بحساب خدا گذاشته و خودشان را هم «پيامبران خدا» معرفي نموده و «تاريخ تمدن بشر» را از ميان برده و «تاريخ توحش صحرانشينان» را بجاي «تاريخ كهن و متمدن : مصر- ايران و آفريقا» به جهانيان معرفي مي نمايند و «پيدايش بشر» را كه ميليونها سال سابقه حيات دارد را به «آدم وحوايي» كه كمتر از ششهزار سال عمردارند نسبت مي دهند..

# باري بدينسان است كه در يك سوي جهان، تمدني با هفت و يا نه هزارسال سابقه «شهرنشيني» - «خانه سازي»- «ابزارسازي»- «تشكيل خانواده » و غيره پا ميگيرد ودر آنسوي آبها، نسلي از يك انسان تبعيدي پديد ميآيد كه قرنها دربي تمدني و ناداني بسر ميبرد… و تاريخ خودرا تاريخ كل بشر ميسازد!!

# جالب است بدانيم كه تمامي نامهاي استفاده شده در هنگامه «آدم» ، نامهاي ايراني است چون:

# «آدم» : بشر، انسان

# «رب»: سرور، آقا

# «ابليس»: نيرنگ باز، خشن، بدبو

# «پادشاه و فرمانده بزرگ شوش» كه در ميان مردم از احترام و قدرت اهورايي خاصي برخوردار بوده است، «مظهر توانايي- دانايي» و سمبل انسان نمونه دوران خود بوده است0 كه با نام «رب» از او ياد ميشده است.

# «آدم » كه به جز «پادشاه شوش» كه فرماندهي مقتدر و توانا بوده است، نيروي برتر ديگري را نمي شناخته است و «نيروي برتر» (شاه شوش) جايگاه خداوند را داشته است، برخلاف دستور «پادشاه شوش» (رب) به طبابت ابليس گوش داده و پس از مداوا شدن با حوا همخوابه ميشود و افسانه «درخت ممنوعه»، «ابليس» و … از همان دوران در ميان فرزندان آدم برجاي مي ماند و حالت افسانه هاي مذهبي ميگيرد.

# درست در همان مرحله تبعيد و توحش «آدم»، در بخش غربي ايران كنوني تمدن خطي پديد مي آيد.

# اسناد بدست آمده از پنج تا ششهزار سال پيش (هنگامه تبعيد آدم) نشان ميدهند كه در «سلسله جبال كوهپايه غربي زاگرس» قبايل «هوريان»- «لوليان»- «گوتيان»- «كاسيان» و نيز برخي قبايل ديگر كه ظاهرا با «قبايل ايلامي» خويشاوند بوده اند، زندگي ميكرده اند.

# ظاهرا قبايل «هوريان» در پنجهزارسال پيش در حدود دره رودخانه «دياله» و «گوتيان» در محل شرقي تر از «لولوبيان» زندگي ميكردنده اند.

# در چهاهزار سال پيش قبايل كاشي در بخش مركزي «كوهستان زاگرس» در سرزميني كه امروز «لرستان» خوانده ميشود، ميزيسته اند. اين تمدن تا مرز «كردستان» و «رود دياله» امتداد داشته است.

# از سويي، شباهت و همساني تمدنهاي مكشوفه در سرزمين ايران و تمدنهايي كه در خاك «بين النهرين »- «آسياي صغير»- «افغانستان»- «تركمنستان» و غيره در زمانهايي بيش و كم نزديك بوجود آمده، مسئله خويشاوندي و منشاء يگانه اين تحولات را نزد باستانشناسان و خاور شناسان مطرح ساخته است.

# در ايران كه بيش از همه جا مورد كاوش قرارگرفته است، تمدن شهر نشيني و زراعتي را ميتوان از هفت هزار سال پيش يا پنجهزار سال قبل از ميلاد ثبت نمود كه در همان هنگامه تمدنهاي «حسونه» و اقع در جنوب «موصل» تمدن «تل حلف» واقع در دشت «دجله عليا» و تمدن «اريدو» در جنوب خاك «بين النهرين» در كنا رهم به طور مسالمت آميز ميزيسته اند.

# بدين رو امروز با كشفيات تاريخي، ما بعنوان «عناصر ايراني» ميتوانيم تاريخ متمدن ميهنمان را به هزاره هفتم پيوند بدهيم. زيرا كه اولين نشانه هاي كشف شده از تمدن در «نجد ايران » حداقل به هفت هزارسال پيش مي رسد و ما بعنوان عناصر ايراني چرا بايد در اسارت انديشه هاي «آدم» تبعيدي و فرزندان بي تمدن او قرار بگيريم و تاريخ اصلي و قديمي خويش را زنده نكنيم؟ وتاريخ گريز يك رهبر تازي ر ا از روستايي به روستاي ديگر، تاريخ خود قرار دهيد! بويژه اينكه آغاز اين تاريخ، هنگامه تازش و غارت و ويراني به سرزمين پرافتخار ماست كه زنان وسرزمين ما مورد تجاوز مشتي صحراگرد قرار گرفته اند...

# امروز بركسي پوشيده نيست كه تاريخ پيدايش بشر اوليه به ميليونها سال پيش مي رسد! و سرخ پوستان آمريكا و سياهان آفريقا و بوميان استراليا دهها هزار سال سابقه تمدن دارند و ايران ما بر اساس يافته هاي باستانشناسي حداقل هفت هزار سال تمدن دارد.

# از سويي يادآوري اين نكته ضروري است كه ما همه جا از ساكنان نجد (فلات) ايران با عنوان ايراني ياد كرديم هرچند در روزگاران قديم در سرزمين شوش و حكومت ايلاميان و مادها و پارتها و پارسيان و غيره نام ايران كنوني هنوز متداول نبوده است.

# بدين رو ي با تكيه براين توضيحات ويژه موضوعهاي نوين و كوتاه از هزاره هاي ايران است كه مي توانيم سالنامه و گاهشمار ايران را با درخشش پرشكوه هفت هزارساله سرزمين خود پيوند داده و از تاريخ هفت هزارساله «آريايي - ميترايي» در همه جا نام برده و از اين تاريخ بجاي هزاروسيصد هشتاد و اندي تازي استفاده كنيم.

# سال7025 « آريايي، ميترايي» برابر با 1383 تازي

# اگرديروز را بياد آوريم و خوبيهاي گذشته را شعار كنيم تا به شعوري نوين دست يابيم و بتوانيم «فلك را سقف بشكافيم و طرحي نو در اندازيم» كاري نيكوست.

# اگر ملتي از سابقه و دستآوردهاي كهن خويش سخن بگويد تا تجربيات گذشته چراغ راه امروز و فردا باشد، آنهم كاريست نيكو.

# يك ملت چون خانواده اي ميماند كه ميبايست به اصل و اصول خويش افتخار نموده وحتي بديها را در جهت خوبي و نيكويي ترميم كند.

# مليت در طول تاريخ برترين جايگاه پيوستن وهمبستگي مردم بوده است. هرچند درهنگامه‌ هايي انديشه ها و اديان و مذاهبي بر اين اصل پيشي گرفته اند، اما ره آوردهاي جديد در هر سرزميني بي تاثير از داشته هاي كهن ملي هر ملتي نبوده است!

# بهمين خاطر است كه سوسياليست چين با روسيه و روسيه با كوبا و همه اينها با سوسياليست غرب بكلي فرق ميكندو يا اسلام عربستان با اسلام لبنان، سوريه. مصر، شمال آفريقاوهمه اينها با اسلام تركيه و ايران فرق ميكند..

# بدين رو در گاهواره امروز جهان كه غرب «حاكميت كليساي مسيحي» و ما «حاكميت فقاهت اسلامي» را (چقدر گران) تجربه كرده ايم، هر با خردي را بر آن ميدارد تا با جهل، خرافه، نيرنگ و ريا با هرنام و به هرشكلي كه بوده و هست مبارزه كند هرچند اين نبرد بر توده‌هاي مومن كه مقدساتشان هرچند پوشالي اما پيوسته با عصبيتهايي ژرف مي باشد، گران آيد و سخت پذير باشد، اما وظيفه هر عنصر خردگرايي كه در جهت روشنگري جامعه گام برميدارد آنست كه «افشاگر و اگاهيبخش» باشد!

# بدين روست كه ما از اين پس از «تاريخ هفت هزار ساله آريايي- ميترايي» سخن مي گوييم و چنانچه گفتيم با سنجشي كه از اولين نشانه‌هاي زندگي و تمدن آريايي درنجد (فلات) ايران، و آن هنگامي است كه تاريخ آن را ميتوان درحدود هزاره پنجم پيش از ميلاد قرارداد و ميتوانيم پيشرفتي راكه درتمدن مادي ساكنان نجد ايران رخ داده تقريبا بدون انقطاع تعقيب كنيم و پيدايش ميترا، اولين آئين و خداوند ايراني بدست آورده ايم تا سقوط شاهنشاهي در ايران و حاكميت ملايان كه ميشود 7000 سال (برابر با پنج هزار سال پيش از ميلاد به اضافه دوهزار سال پس از آن) و از آن تاريخ (22 بهمن) تابه امروز را كه 25 سال مي گذرد برآن فزوده ايم كه ميشود سال 70025 آريايي – ميترايي.

# از اين پس وظيفه هر ايراني با شرف و ميهن دوستي كه از هر قبيله و قوم و آيين ايراني آريايي است مي باشد تا اين تاريخ را استفاده، تبليغ و معرفي نمايد و هرجا كه سخن از تقويم و تاريخ مي‌آيد مي بايست كه ايراني از تاريخ هفت هزارساله سربلند خويش سخن گويد و بس!آئين ميترا

#### اولين باور و آئين جهانگراي ايراني

# از ميان ملل قديم ايرانيان بيش از ملل ديگر درتمدن جهاني و بخصوص در تمدن عربي اسلامي تاثير داشته اند . ايرانيان سراسر آسياي غربي تا درياي مديترانه را تصرف كردند. حتي دامنه تصرفات خودر ا تا مصر نيز گسترش دادند.

# امپراتوري مقدوني كه در مقابل ايران قد علم كرد، پس از تصرف اسكندر نتوانست تمدن وفرهنگ يوناي را چنانكه ميخواست بر ايرانيان تحميل كند. در ايران باستان مذاهب متعددي پديد آمده كه قديمي ترين آنها پرستش بعضي از قواي طبيعت بوده است اديان قديم كه هريك را منشاء ديگري بود در آيين مزدايي كه در سرتاسر ايران انتشار يافت حل شدند. مزدا به معني دانااست. مزدا، خداي حكيم و عاقل از ديگر خدايان ممتاز شد و برآنان غلبه يافت همچنين خداي ديگر موسوم به اهورا قدرت يافت. اهورا مظهر نيرو بود و اين نيرو به دانايي در پپوست و هر دو خداي توانايي براي عالم تشكيل دادند. موسوم به اهورامزدا يا اورمزد وقتي پارسيان به سرزمين ايران درامدند، اورمزد را برگزيدند و او را خداي بزرگ عالم خود قرار دادند ولي در مقابل او خداي ديگري ساختند كه مظهر شر در عالم بود. زيرا اورمزد خداي عاقل حكيم تنها مبدا خير بود وبدين طريق از روزگار كهن ثنويت پديد آمد.

# آرياييان ايران با سرزميني روبرو ميشوند سواي سرزميني كه آرياييان هند مييابند اما كم آبي و خشكسالي و سختي پوسته خاك همچنان نيست كه در برابر كار و تفكر و تكنيك نيز فرو نشكند و به بار ننشيند. اينست كه «آريائيان» چون وارد «سرزمين ايران » ميشوند بسرعت از صورت «قبايل دامدار» و «چادرنشين» وارد مرحله «كشاورزي» ميشوند واسكان مي يابند و «روستا نشيني» را در تاريخ ايران بوجود مي آورند.

# اگر ميان «آريائيان اوليه هند و ايران » در ابتداي ورودشان به اين دو سرزمين شباهتهايي بيابيم عجيب نيست كه هردو از يك ريشه‌اند و آمده از يكجا و رسيده به سرزمينهايي متفاوت، امكانات دگرگون زمين بعدهاست كه ديگرگونشان ميكند و هنر و فلسفه‌شان را اشكالي متفاوت مي بخشد. تاريخ نشان ميدهد كه مجموعه دستگاه «الهه هند» در «مذاهب ودا» با مجموعه «الهه ميترائيسم» مشابه است. در «هند»، «ميترا» (شيوا) خدا است و در ايران، «مهر» در آنجا «ديو» خدا است و در اينجا «ديو» و در آنجا و اينجا (هردو) «وارونا» خداست تمام خدايان دو مذهب «ودايي در هند» و «مهر پرستي در ايران»، پيش از «زرتشت» يكي هستند.

# اما «مهر پرستي» يا «ميترائيسم» بر اين اعتقاد است كه «مهر» خداي بزرگ است و خدايان ديگر كوچكتر از او.

# «ميترائيسم» براساس پرستش آتش و پرستش قواي طبيعت مثل «باد و طوفان »- «خرمي و بهار»- «آسمان وكوه»- «جنگل وشب»و .. است.

# «ميترا» در لغت بمعني «پيمان» و «ميثاق» است از اينرو بمفهوم كلمه به جنبه قضايي و ارزش قدرت او در جامعه انساني ميتوان پي برد.

# وي نزد «هندوان» ، «خداي نظام اجتماعي» - «گوهر دادگستري و عدالت پروري» و «مظهر عدالت الهي» ست.

# «ميترا» Mitraخداي نگاهبان زمين و آسمان يا موكل آب مي باشد و با «ميترا» خداي «ايرانيان قديم» ريشه نزديك دارد. «ميترا» بسياري از صفاتي را كه قبلا به «وايو» و «اندرا»Indra نسبت داده ميشد رفته رفته حايز شد و بدين ترتيب «خداي جنگ و پيروزي و سرنوشت » وهمچنين « خداي روزي دهنده» شناخته شد. او بر ارابه اي كه به وسيله دو اسب سفيد كشيده مي شود سوار است- قرباني گاو نر در نظر پيروانش از فرايض ديني است و همراه نوشيدن شربت سكرآور و قدس «هوم» Haom در «سنسكريت سوم» Soma مراسم ستايش او برپا ميگشت.

# قرباني گاو توسط «ميترا» كه براي حاصلخيز نمودن زمين براي اولين بار در تاريخ بشر متداول شد، بعدها به اديان ديگر و بويژه «قبايل حجاز» كشيده شد.

# چنانچه گفته شد «ابراهيم» پدر اديان يهوديت، «مسيحيت و «اسلام» قرباني را از حيوان به آدم منتقل نموده و در پي اختلافاتي كه ميان دو همسرش «سارا» و «هاجر» ( و فرزندان آن دو كه يكي «اسحاق» پدر «يهوديان» و «مسيحيان» و ديگري «اسماعيل»پدر اجداد «پيامبر اسلام» كه از سوي مادر (هاجر) برده زاده بود)، پيش آمده بود برآن شد تا فرزند خود را با بريدن سر، قرباني كند.

# ابراهيم در صدد برآمد تا به گفته «يهوديان»، اسحاق را و بگفته مسملين، اسماعيل را قرباني كند تا نزاع و درگيري وي با دو همسرش پايان پذيرد. اما ابراهيم در برابر پايداري فرزندش نتوانست وي را سرببرد. وي گوسپندي را بجاي فرزندش سربريده و اسماعيل و هاجر را به حجاز تبعيد نموده و در آنجا كعبه را ساخت تا مركزي براي تجارت فرزند و فرزندانش باشد.

# تفكر قرباني هرچند از هنگامه «زرتشت» در ايران از ميان رفت، اما در ميان «تازيان» هم چنان تا به امروز برجاي مانده و حتي تا قبل از اسلام، تازيان فرزندانشان را بجاي حيوانات قرباني خدايان ميكردند.

# من همواره براين انديشه بودم كه علت عقلي و اصلي قرباني نمودن گاو توسط ميترا چه بوده است.

# فهم اين مسئله برايم بسيار دشوار بود. زيرا كه تفكر قرباني هرچند توسط «زرتشت»به كناري نهاده شده بود اما توسط «اديان ابراهيمي» اين مسئله پذيرفته شده بود بويژه اينكه مسئله قرباني «فرزند ابراهيم» هرگز براي من قابل هضم نبوده و نيست، كه چگونه مردمي چنين از احساس و عاطفه به دور باشند كه حاضر شوند فرزند خود را براي خوشايند همسر ويا خداوندي كه بي نياز است، چون گوسپندي ذبح كند!

# مسئله قتل و كشتار فرزندان خانها، پادشاهان و روساي قبايل در تاريخ بسيار متداول بوده ست كه براي درنگرفتن جنگ قدرت ميان فرزندان حاكم، بارها پدران، فرزندان و خويشاوندان خودرا كشته‌اند و يا بالعكس!

# «ابراهيم» نيز چون به تحريك همسرانش، كه هريك فرزندي پسر دارند و پس از «ابراهيم» حكومت و سروري به پسر ارشد خواهد رسيد، برآن ميشود تا يكي را براي بقاء و حكومت ديگري بكشد و اين قتل را بهانه فرمان خدا كرده ومدعي ميشود كه خداوند از او خواسته است و هدف امتحان نمودن وي بوده است!

# اما خداوند كه بهمه چيز دانا و آگاه است، ضرورت ندارد كه بنده خود را امتحان كند! و متاسفانه اين تفكر باطل قرباني، قرنها همچنان باقي مانده است.